

نظر احمدی نژاد درباره «خط سرخ» چه بود؟

چند اتفاق خوب در رابطه ایران و آمریکا پیش آمد؛ سفر آقای احمدی نژاد به آمریکا همزمان شد با آزاد شدن دو آمریکایی که در ایران زندانی بودند. فرمانده مرکز فرماندهی آمریکا در خاورمیانه که در قطر مستقر است پیشنهاد داد که بین ایران و آمریکا یک خط ارتباطی اورژانس ایجاد شود تا جلوی برخورد تصادفی بین ناوگان‌های ایران و آمریکا در خلیج فارس گرفته شود. آقای احمدی نژاد نظر مثبت ابراز کرد. در همین دوره بود که وزیر امور خارجه روسیه هم طرح معروف به پیشنهاد لاوروف را به جلو می‌برد و با آمریکا و ایران هم در این رابطه به توافق‌هایی رسید.

کد خبر: ۲۲۹۳۳۰
تاریخ: ۰۷ اسفند ۱۳۹۰ - ۱۲:۱۸

«برقراری یا تداوم قطع رابطه ایران و آمریکا» این پرسش را می‌توان یکی از سئوال‌های مهم دنیا دانست. سئوالی که البته با توجه به شرایط واقعیت‌های رفتاری ایالات متحده آمریکا پاسخش نمی‌تواند سخت باشد. با این حال اینکه جمهوری اسلامی و ایالات متحده بتوانند و بخواهند در مقام دو کشور مهم دنیا که هر کدام نقش آفرینی زیادی در اتفاقات مختلف دارند، رابطه‌شان را بهتر از آنی کنند که در طول بیش از سه دهه اخیر بوده، یکی از مسائلی است که باید از دید منافع ملی به آن نگریست. حال این سوال در افکار عمومی دنیا وجود دارد که اصولاً چه علتی را دلیل اصلی شرایط فعلی باید دانست یا اینکه دو کشور چه منفعت و ضررهایی از رابطه نداشتن با یکدیگر می‌برند.

هوشنگ امیراحمدی، بنیانگذار و رئیس شورای آمریکائیان و ایرانیان و همچنین از بنیانگذاران و مدیران مرکز تجزیه و تحلیل مسائل ایران در رابطه شرایط حاکم بر این دو کشور به سئوال‌ها طرح شده اینها پاسخ می‌گوید:

تحلیل‌تان از رابطه فعلی این دو کشور چیست؟

واقعیت موجود بین دو کشور نشان می‌دهد که ایران و آمریکا را باید کشورهایی تلقی کرد که با وجود موقعیت ممتازی که در مناسبت‌های جهانی دارند ترجیح می‌دهند با هم رابطه‌ای حتی در کمترین حالت ممکن نداشته باشند.

ایا می‌توان شرایط این چند وقت اخیر را با توجه به اتفاقاتی که افتاده است، نشانه‌ای از احتمال تغییر رابطه چه مثبت یا منفی دانست؟

تغییرات کلا در جهت منفی حرکت می‌کنند. بعد از یک دوره کوتاه بازگشایی به سوی ایران که آن هم در حرف بود و نه عمل، باراک اوباما در تله‌نبروهای ضد ایرانی افتاد و راه خودش را کج کرد. دولت اوباما امروز یک سیاست دو لبه را در قبال ایران در پیش گرفته است که حتما نمی‌تواند مورد قبول جمهوری اسلامی باشد.

اسم رسمی این سیاست «سیاست تنبیه و تشویق» و یا همان «سیاست هویج و چماق» است؛ جدای اینکه این سیاست موثر است یا نه، سیاست توهین آمیزی است. طبیعی است که جمهوری اسلامی در قبال این سیاست تقابلی عمل کند که دارد می‌کند.

می‌توانید سیاست دوله‌ای که به آن اذعان دارید را شفاف‌تر شرح بدهید؟

لبه اول و اساسی این سیاست همان سیاست مهار و منزوی کردن ایران است که قرار است به تغییر رفتار رژیم ایران در رابطه با غنی‌سازی اورانیوم و با سرنگونی آن منتهی شود. تحریم‌های بیپای اقتصاد و بریدن ارتباطات اقتصادی-سیاسی ایران با دنیای خارج به همراه اقدامات بی‌ثبات کننده و حمایت از مخالفین برانداز از ابزارهای عمده مهار، انزوا، تغییر رفتار و یا براندازی هستند. این سیاست دراز مدت همچنین تکیه روی «مردم» ایران مخصوصاً جوانان و اقوام ایرانی دارد و در این رابطه از «دموکراسی» و «حقوق بشر» و «برابری قومی» به طور ابرازی استفاده می‌کند. در حالی که آمریکا روی ایران تحریم می‌گذارد و مردم ایران را دچار گرفتاری‌های اقتصادی می‌کند، در همان حال هم آمریکا به ظاهر از «حقوق» مردم در قبال حکومت اسلامی «دفاع» می‌کند و برای دانشجویان تسهیلات ویزائی کذائی ایجاد می‌کند! در واقع آمریکا حقوق بشر، ویزا و حتی عید نوروز ما را هم سیاسی کرده و علیه حکومت اسلامی از آنها استفاده می‌کند.

و لبه دوم؟

ببینید! لبه دوم این سیاست درازمدت، باز نگهداشتن باب مذاکره مشروط با ایران است. در حالی که لبه اول اصل است، لبه دوم صرفاً برای پروپاگاندا مطرح می‌شود چون فرض آمریکا این است که جمهوری اسلامی یا مذاکره نمی‌کند و یا اینکه مذاکره با آن به جانی نمی‌رسد. پس آمریکا باب مذاکره را باز گذاشته تا به متحدین خود بگوید که او به مذاکره معتقد است در حالی که ایران نیست. این همان سیاست دوله‌ای است که آمریکا در قبال شوروی سابق اتخاذ کرد. یکی از فرضیات این سیاست این است که دولت اسلامی متزلزل است و فشارهای اقتصادی به تضعیف آن منتهی می‌شود. این فرض البته غلط است اما این روزها که «بهار عربی» در جریان است کمتر کسی در واشنگتن گوش به حرف حساب می‌دهد و اکثریت قریب به اتفاق بوق سرنگونی می‌زنند که خب! مشخص است که این ذهنیت، ذهنیتی غلط است.

لطفا روندهای اخیر در درون این رابطه را در یک جمع‌بندی کوتاه ولی جامع توضیح بدهید.

خبرها زیاد و ضد و نقیض بوده‌اند. اول چند اتفاق خوب در رابطه ایران و آمریکا پیش آمد؛ سفر آقای احمدی نژاد به آمریکا همزمان شد با آزاد شدن دو آمریکایی که در ایران زندانی بودند. فرمانده مرکز فرماندهی آمریکا در خاورمیانه که در قطر مستقر است پیشنهاد داد که بین ایران و آمریکا یک خط ارتباطی اورژانس ایجاد شود تا جلوی برخورد تصادفی بین ناوگان‌های ایران و آمریکا در خلیج فارس گرفته شود. آقای احمدی نژاد نظر مثبت ابراز کرد. در همین دوره بود که وزیر امور خارجه روسیه هم طرح معروف به پیشنهاد لاوروف را به جلو می‌برد و با آمریکا و ایران هم در این رابطه به توافق‌هایی رسید. این طرح یک راه‌حل تدریجی را پیشنهاد می‌کرد که طی آن ایران به تدریج به سئوال‌ها و سئوال‌ات آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پاسخ می‌داد و آمریکا و ایران هم به تدریج از مقدار و شدت تحریم‌ها می‌کاستند. ایران به این طرح پاسخ مثبت داد و حتی حاضر شد که معاهده الحاقی و کد معروف به ۱، ۲، ۳ ترتیبات منجم دامان را هم بپذیرد. آمریکا هم با چارچوب کلی طرح موافق بود ولی روی جزئیات آن شروع به چانه‌زنی با روس‌ها کرد. به نظر می‌رسید سرانجام راه‌حلی پیدا شده باشد. ضمناً ایران داشت با آمریکا روی مسئله افغانستان هم مذاکره می‌کرد که نتیجه‌اش کنفرانس اخیر در ترکیه بود و قرار است در بن پایتخت آلمان هم با هم نشست‌های داشته باشند (طرح بن دوم).

خب! جرابی به بن بست رسیدن این طرح چه چیزی بود؟

به هر حال مخالفان بهبودی در رابطه هم بیکار ننشسته بودند. آن‌ها کماکان و به بهانه‌ها و توطئه‌های گوناگون ایران و آمریکا را از هم دور نگه می‌داشتند. اول کنگره آمریکا جامع‌ترین لایحه تحریمی واشنگتن علیه ایران را تصویب کرد. در ادامه دشمنی با رابطه، کنگره طرفدار اسرائیل، طرحی را تصویب کرد که خواستار تحریم بانک مرکزی و نفت و گاز ایران است. این طرح همچنین هر نوع دیپلماسی (یعنی دیدار و مذاکره بین مقامات رسمی ایران و آمریکا) را غیر قانونی می‌کند.

کنگره حتی خواهان تحریم روی همه کشورهای که با بانک مرکزی ایران معامله می‌کنند نیز شد. متأسفانه این روزها کاندیداهای جمهوری‌خواهان هم رسماً خواهان تحریم‌های «مرگبار» هستند. مواضع آن‌ها با مواضع کنگره جمهوری‌خواه هماهنگ شده است. کاندیداهای جمهوری‌خواه می‌خواهند که تغییر رژیم سیاست رسمی واشنگتن بشود. بعضی از آن‌ها البته ملایم‌ترند و برخی هم بسیار تندتر تا جایی‌که آشکارا از برخورد نظامی با ایران دفاع می‌کنند.

یعنی با همین تحرکات توانستند از بهبود رابطه ممانعت به عمل آورند؟

بله، البته بزرگ‌ترین خراب کاری دشمنان بهبود رابطه را، باید توطئه و اتهام کشتن سفیر عربستان در واشنگتن توسط ایران دانست و بالاخره در ادامه این دشمنی، مخالفین بهبود در رابطه، گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را حتی قبل از اینکه منتشر شود، به عنوان سندی که نشان می‌دهد ایران در حال ساختن بمب است، به دنیا معرفی کردند. اگر چه گزارش منتشر شده چنین برداشتی ندارد اما اسرائیلی‌ها و طرفدارانشان کماکان اصرار دارند که سند نشان می‌دهد که ایران دارد بمب می‌سازد. این در حالی است که کاخ سفید معتقد است که ایران در حال بمب‌سازی نیست بلکه قصد دارد «طرفیت» سازی بکند. در همین حال و با استفاده از همه این تحرکات و توطئه‌ها، مقامات رسمی اسرائیل شروع کردند به تهدید ایران به جنگ و دنیا نیز به شکلی قانع شد که انگار حمله آن‌ها به ایران نزدیک است. این را هم اضافه کنم که متعاقب گزارش آژانس و تهدیدهای اسرائیل و بعد هم متعاقب حادثه سفارت انگلیس در تهران، تحریم‌ها و انزواي ایران به طور چشم‌گیری افزایش یافته‌اند. اروپائیان هم در این میان بر فشارهای تحریمی خود بر ایران افزوده‌اند و آن‌ها را تا سرحد تحریم روی خرید نفت ایران هم پیش برده‌اند. ما الان در این مرحله هستیم. همچون در گذشته هر وقت اتفاق یا اتفاقات مثبتی در رابطه ایران و آمریکا می‌افتد، بلافاصله دشمنان بهبودی در رابطه علیه آن‌ها تجهیز شده و مسیر را به سوی دشمنی بیشتر پیش می‌برند.

مخالفان رابطه داشتن ایران و آمریکا اصولاً از چه جایگاهی در سطح دنیا برخوردار هستند؟

آن‌ها گمنام نیستند. ما همه آن‌ها را می‌شناسیم. هم با اسم، هم با ایدئولوژی و هم با کشور مبدأ. این‌ها هم در آمریکا هستند، هم در اسرائیل، هم در دنیای عرب و هم حتی در اروپا. در بین آن‌ها مقامات رسمی وجود دارند، گروه‌های تروریستی وجود دارند، مخالفین حکومتی وجود دارند، سازمان‌های جاسوسی وجود دارند و غیره. متأسفانه این دشمنان رابطه قدرت و نفوذ زیادی هم دارند. فقط به دو دلیل اشاره می‌کنم؛ یکی اینکه این نیروها، مخصوصاً اسرائیل و عربستان که از دشمنان اصلی و موثر هستند به اندازه کافی نفوذ مالی و سیاسی دارند. کنگره آمریکا توسط اسرائیل کنترل می‌شود. خود رئیس‌جمهوری آمریکا هم اسیر آن‌هاست.

دوم، در حوزه‌هایی که ایران حرکت‌های مثبت می‌کند ربط مشخصی با مشکلات اصلی رابطه ندارند پس کمکی به تضعیف مخالفین رابطه نمی‌کند. مثلاً افغانستان مشکل ایران و آمریکا نیست، زندانیان آمریکایی در ایران از مشکلات اصلی ایران و آمریکا نبودند و غیره. مشکل اصلی غنی‌سازی اورانیوم، حمایت از مخالفین اسرائیل در منطقه، دشمنی رسمی و مستقیم ایران با اسرائیل و نزدیکی روزافزون ایران به رقبای جهانی آمریکا یعنی چین و روسیه است.

سنوآل مشخص این است که با توجه به رخدادهای سال‌های گذشته و اتفاق‌هایی که شما به آن‌ها اشاره کردید، برخی می‌گویند بحث احیای رابطه ایران و آمریکا یک بحث بیهوده است؛ نظر شما چیست؟

اگر طرفین واقعا بخواهند تن به سازش اصولی در چارچوب یک طرح «برد برد» بدهند. مشکل ایران و آمریکا بیشتر روشی است تا مضمونی. درست است که آمریکا امروز سیاست مهار درازمدت را در پیش گرفته و آرزوی سرنگونی حکومت اسلامی را دارد، اما آمریکا در همین حال هم می‌داند که تحریم هیچ حکومتی را سرنگون نکرده و جمهوری اسلامی با تحریم و فشارهای اقتصادی به زانو در نخواهد آمد.

آمریکا واقعا تا چه حد به فکر گزینه نظامی می‌افتد؟

آمریکا در عمل گزینه جنگ با ایران را ندارد و اگر هم گاهی بحث جنگ مطرح می‌شود بیشتر از سوی اسرائیل و عربستان است. این‌ها البته می‌توانند آمریکا را در یک جنگ ناخواسته با ایران درگیر کنند و خطر هم در همین است. فعلاً مشکل عمده آمریکا و متحدانش مسئله غنی‌سازی اورانیوم است. اگر ایران بتواند راهی پیدا کند که هم غنی‌سازی را انجام بدهد و هم آمریکا متقاعد بشود که ایران بمب نخواهد ساخت مشکل اصلی برطرف می‌شود و یک گشایش ایجاد می‌شود که در چارچوب آن طرفین می‌توانند مسائل دیگر را هم از میان بردارند.